

بخش اول

مقدمه

مطالعات سیاسی در رشته روابط بین الملل گرچه به دنبال تبیین قانونمندی های رفتاری واحدهای سیاسی تشکیل دهنده نظام بین الملل است اما عملاً آنچه در این رشته علمی اهمیت می یابد و جایگاه اصلی در سازماندهی رشته علمی را داراست مطالعه و بررسی رفتارهای قدرتهای بزرگ می باشد؛ چرا که این قدرتهای بزرگ هستند که با تعریف و تعقیب منافع خاص و معین به رویدادهای بین المللی شکل می دهند و بقیه کشورها بایستی سیاستهای خود را در راستا یا مقابل آن سیاستهای قدرتهای بزرگ تعریف نموده و سامان ببخشند.

از زمانی که نظام وستفالی در راستای منافع و تامین اهداف قدرتهای اروپایی پا گرفت و واحدهای سیاسی ظاهراً از حقوق یکسان در حکمرانی داخلی بهره مند گشتند عملاً این سیاستها و منافع قدرتهای بزرگ اروپایی بود که نظام بین الملل را سمت و سو می بخشید. نظام موازنه قوای چند قطبی در اروپا روابط بین سایر ملتها را تعیین می کرد. با وقوع جنگ جهانی اول کشورهای اروپایی جایگاه محوری خود را از دست دادند و این تعیین کنندگی از اروپا به آمریکا و بلوک شرق نقل مکان کرد. و این منافع ایالات متحده و بلوک شرق بود که پس از پایان جنگ جهانی دوم و در قالب نظم نوینی با نام جنگ سرد به مدت چندین دهه بر روابط بین الملل سایه انداخت و همین فضای دو قطبی و تعیین و تعریف دو ابرقدرت از منافع خود بود که سیاست خارجی و روابط سایر بازیگران بین المللی را رقم می زد و شکل گیری قطب سوم به نام غیر متعهدها هم گرچه بی تاثیر نبود اما عملاً با نفوذ ابر قدرتهای شرق و غرب در این اتحاد، کارایی خود را در تامین منافع و اهداف خود از دست داده بود.

به هر حال این فضای دو قطبی هم تاب استقامت در برابر سرنوشت تغییر را نداشت و سرانجام با ناکارآمدی بلوک شرق در ادامه رقابتها با آمریکا تسلیم تحولی ناباورانه گردید که تاثیر آن در روابط بین الملل بیش از دو دهه است که به عنوان موضوع بحث روابط بین الملل و سیاست بین الملل به یکه تازی می پردازد.

خلاصه این ابر قدرت غرب بود که موفق شد از چالش طولانی مدت پیروزمندانه بیرون آمده و سرمست از پیروزی بزرگ در مصاف با « شیطان » به فکر مدیریت جهان و سلطه بر دنیا باشد. امروزه ایالات متحده آمریکا منافع خود را نه در

غرب و نه در شرق ، که در سراسر گیتی تعریف می کند و خود را برای ادای « تکلیف الهی » در برقراری صلح و آرامش در جهان و اشاعه ارزشهای نهایی انسانی ، یعنی لیبرال دموکراسی در سراسر گیتی مسئول می شناسد.

این قدرت برتر جهانی (hyper power) برای رسیدن به موقعیت مطلوب خودش به دنبال دست یابی به جایگاه هژمونی در جهان است تا دیگر هیچ قدرتی در جهان نتواند منافع این کشور را تهدید کند و صلح جهانی ! را به خطر اندازد و این ابر قدرت برای رسیدن به این هدف از « ابزار و شیوه ممکن » و لو « حمله پیشگیرانه » ، مداخله بشر دوستانه و تغییر رژیم یا هر عنوان دیگری استفاده خواهد کرد چرا که در تعریف جدید این کشور از منافع خود و مفهوم صلح جهانی تنها رسیدن به جایگاه « هژمونیک » است که می تواند آنرا به اهداف خودش نایل سازد.

با این مقدمه، رفتارهای این ابر قدرت در برابر دو پدیده مهم در دو موقعیت استراتژیک جهانی یعنی حوزه کشور های « پسا کمونیستی » و منطقه « خاور میانه » که با عناوینی چون « انقلابهای رنگی » و « تحولات اخیر خاور میانه » شناخته می شوند را بایستی در چارچوب هژمونی طلبی ان جستجو کرد؛ هر چند که این رویکردها ظاهراً تناقضات رفتاری از سوی ایالت متحده را به نمایش گذاشته باشد. خلاصه در تراحم گسترش ارزشها و آرمانهای لیبرال دموکراسی و حفظ منافع فوری و نیازهای هژمونی یابی آنچه اهمیت بالایی دارد البته منافع ایالات متحده امریکا و متحدان اوست و لو اینکه این امر به نقض اشاعه دموکراسی و حمایت از ارزشهای انسانی و آزادی و حقوق بشر بیانجامد.

پژوهش حاضر در چارچوب تئوری نئو رئالیسم تهاجمی مرشایمر با تمرکز بر هژمونی یابی امریکا به مقایسه رویکرد سیاست خارجی این کشور در قبال « انقلابهای رنگی » در حوزه کشورهای پسا کمونیستی و « تحولات اخیر [۲۰۱۰-۲۰۱۲] خاور میانه » خواهد پرداخت.

فصل اول

گفتار اول :

کلیات طرح

طرح مساله

از سال ۱۹۴۵ سیاست جهانی تا حد بسیار زیادی تحت تاثیر تعارض میان دو ابر قدرت شرق و غرب یعنی ایالات متحده امریکا و اتحاد جماهیر شوروی قرار گرفته بود. این دو کشور پس از پایان یافتن جنگ جهانی در قامت دو ابر قدرت ظاهر گشتند. منافع ایدئولوژیک، سیاسی و نظامی هر یک از دو کشور و متحدان آنها در سراسر جهان گسترش یافت. به نحوی که هر تحولی و رویداد بین المللی در ارتباط با منافع آن دو قابل طرح بود و بدون رضایت آنها معمولاً حل مسایل تقریباً لا ینحل باقی می ماند. نظام امپراتوری قبل از آن نیز که دچار مشکلات عدیده اقتصادی و سیاسی بودند با صعود این دو کشور به جایگاه ابر قدرتی رو به اضمحلال گذاشت. (لن اسکات، در بیلیس و اسمیت، ۱۳۸۸: ۱۷۷-۱۷۳)

به هر روی، ظهور دو ابر قدرت و تبدیل نظام بین الملل به یک نظام دو قطبی تاثیرات ژرفی را در سیاست بین الملل بر جای گذاشت. «در برخی موارد مداخله دو ابر قدرت باعث ایجاد تغییراتی می شد و گاهی نیز باعث تشدید و طولانی شدن منازعات می شد.» (همان: ۲۰۶)

اما پایان جنگ سرد نقطه عطف مهمتری در تاریخ روابط بین الملل محسوب می گردد. فروپاشی یکی از دو قطب سبب ایجاد خلأ قدرت در بسیاری از مناطق مهم جهان به ویژه در حوزه کشورهای جهان سومی گردید که تحت نفوذ اتحاد جماهیر شوروی بودند و مناسبات خود در عرصه بین الملل را با توجه به مواضع و مناسبات این دو ابر قدرت طراحی و پی گیری می کردند. این امر آمریکا را برای تصاحب این حوزه ها ترغیب می کرد. «اگر پیروزی سرمایه داری یکی از نتایج پایان جنگ سرد بود، نتیجه دیگر احیای اعتماد به نفس آمریکا بود؛ به نحوی که با آغاز هزاره نو کارشناسان با قاطعیت پیش بینی می کردند که قرن جدید به مراتب آمریکایی تر از قرن گذشته خواهد بود.» (کراکات در بیلیس و اسمیت، ۱۳۸۸: ۲۸۱)

با سر کار آمدن نو محافظه کاران در ایالات متحده، این کشور در «عرصه جهانی دفاع از منافع آمریکا در کنار اشاعه ارزشهای آمریکایی لیبرالیسم و نهادهایی مثل سرمایه داری را از طریق حضور همه جانبه و رهیافت مداخله گرایانه دنبال می کند... نو محافظه کاری در صحنه خارجی حضور وسیع تر و مداخله گرت تر را توصیه می کند.» (دهشیار، ۱۳۸۸: ۶۲) از اینرو آمریکا که خود را رهبر جهان و موظف به حفظ نظم و ثبات در سطح سیستم می شناسد، در کنار آن منافع خود را نیز پی

می گیرد. لذا منافع آمریکا که همان تثبیت هژمونی آن در جهان می باشد، راهنمای اصلی سیاست خارجی این کشور بوده و تعیین می کند که کجا و به چه ترتیبی وارد عمل شود.

در عصر جدید بر خلاف زمان جنگ سرد که آمریکا برای دفاع از منافع خود در برابر کمونیسم تفاوتی بین کشورها قائل نمی شد، مداخله گری کنونی « بین مناطقی که این کشور علاقه ای حیاتی به آنها دارد و مناطقی که هیچ علاقه ای به آنها ندارد تمایز بسیار روشنی ایجاد می کند.» (پیشین : ۲۸۵)

اگر مداخله گری برای حفظ سیستم پس از فروپاشی شوروی و حفظ منافع آمریکا رویه تنها ابر قدرت در عصر نوین باشد و بنابه چنین ضرورتی هم یکجانبه گرایی مشخصه اصلی و الزامی این این رویکرد باشد، یکی از مناطق حساس جهان که آمریکا در طول جنگ سرد به دنبال نفوذ در آن و ایجاد جای پای برای خود بود قطعا حوزه کشورهای پسا کمونیستی در مناطق اوراسیا و اروپای شرقی و آسیای مرکزی بودند که به شدت تحت نفوذ شوروی قرار داشتند. این مناطق به دلیل دارا بودن منابع نفت و گاز از یک طرف و همجواری با ابر قدرت فروپاشیده سابق، که آمریکا نگران بازیابی قدرت مجدد آن بود از سوی دیگر، در کنار گرایشات غرب گرایانه مردم این مناطق از اهمیت ویژه ای برای ایالات متحده برخوردارند.

آمریکا که با شکل جدیدی از قدرت یعنی قدرت نرم به رتق و فتق امور بین الملل گرایش پیدا کرده، این حوزه را از طریق قدرت نرم خود تحت کنترل و نفوذ خود در آورده است.

در مقابل، منطقه استراتژیکی خاورمیانه از زمان حضور آمریکا در آن، عرصه میدان داری این کشور بوده و نفوذ قابل توجهی در آن داشته است. در طول جنگ سرد هم این حوزه میدان مبارزه و رقابت دو ابر قدرت بوده است که توازن آن به سمت غرب و آمریکا بوده و این کشور متحدان سنتی در آن داشت و با شکل دادن به اتحادها و پیمانهای چند جانبه به بازیگری پرداخت. پس از جنگ سرد اما ایالات متحده نقش جدیدی را با تعریف جدید از مفهوم امنیت و تهدید تروریسم و رادیکالیسم، به این منطقه حمل کرده است. حوزه خلیج فارس به لحاظ ژئوپولیتیکی و وجود منابع سرشار انرژی نقش کلیدی برای مدیریت آینده جهان دارد و همیشه مورد توجه قدرتهای جهانی بوده است. تحولات این منطقه به دلایل فوق الذکر و نیز وجود متحد استراتژیکی آمریکا یعنی اسرائیل، در این منطقه اهمیت استثنایی برای هژمون و تنها ابر قدرت چند بعدی جهان دارا می باشد.

انقلابهایی که در این منطقه جریان است، این کشور را به رویکردهای جدی و سختی واداشته است که نتیجه آنها می تواند آینده جهان و منافع آمریکا را دگرگون کند.

موضوع پایان نامه

بحث پژوهش حاضر « بررسی مقایسه ای رویکرد سیاست خارجی آمریکا در قبال انقلابهای رنگی و تحولات اخیر خاورمیانه (۲۰۱۰-۲۰۱۲) » می باشد که در چارچوب تئوری نواقح گرایي بررسی خواهد شد.

متغیرهای طرح

در این پژوهش سیاست خارجی آمریکا به عنوان متغیر مستقل و انقلابهای رنگی در پسا کمونیستی و تحولات خاورمیانه در حوزه خاورمیانه و شمال آفریقا به عنوان متغیرهای وابسته مطرح هستند. موقعیت استراتژیکی و ژئوپولتیکی این مناطق، وجود ذخایر انرژی و نگرش نسبت به غرب و آمریکا از سوی جوامع و حاکمان واحدهای مورد بحث و بررسی در دو حوزه مذکور به عنوان متغیرهای مداخله گر یا میانی می باشند.

شاخصهای متغیر مستقل یعنی سیاست خارجی آمریکا، اظهارات مقامات رسمی، رفتارهای دیپلماتیک مانند رفت و آمدهای مقامات رسمی، موضع گیریهای رسمی دولتی، بازیگری نهادهای غیر دولتی بین المللی و داخلی وابسته به آنها، کمکهای مالی و تحرک رسانه ای و اسناد و مدارک رسمی و راهبردی و منتشر شده در رسانه ها و ... قابل ذکر هستند.

شاخصهای انقلاب رنگی، تغییر رژیم های بدون خونریزی و خشونت گسترده، تظاهرات و اعتراضات مردمی ، فشار افکار عمومی و تحرک رسانه ای می باشند.

در مورد تحولات اخیر خاورمیانه، اعتراضات مردمی در کشورهای عربی خاورمیانه و نیز شمال آفریقا در برهه تاریخی ۲۰۱۰ تا ۲۰۱۲ که از انقلاب تونس آغاز شده و به سایر کشورها سرایت کرد، شاخصهای این متغیر محسوب می شوند که شامل تحولات تونس، مصر، لیبی، یمن، بحرین و سوریه خواهد بود.

سؤالات تحقیق

سؤال اصلی این تحقیق عبارت است از:

آمریکا چه رویکردی نسبت به دو پدیده «انقلابهای رنگی و تحولات اخیر خاورمیانه» داشته است؟

سؤالات فرعی این تحقیق عبارتند از:

الف) ایالات متحده آمریکا چه رفتاری در برابر هر کدام از انقلابهای رنگی مطرح در گرجستان، اوکراین و قرقیزستان داشته است؟

ب) آمریکا در قبال تحولات اخیر خاورمیانه چه رویکردی داشته است؟

ج) دلیل رفتارهای آمریکا در هر کدام از این موارد چه بوده است؟

د) آیا آمریکا در موارد مشابه از حیث محتوا و علل و ریشه ها، رویکردهای مشابهی داشته است؟

انقلابهای رنگی در قالب نظری «براندازی نرم» و تحولات خاور میانه در قالب «انقلابهای کلاسیک» قابل بررسی هستند.

فرضیه

ایالات متحده آمریکا در قبال پدیده های مشابه از حیث علت و محتوا، رویکردهای متفاوت و متناقض نمایی داشته است که در جهت تامین منافع آمریکا و تثبیت موقعیت هژمونیک این کشور می باشند. به عبارت دیگر هم انقلابهای رنگی و هم انقلابهای عربی به لحاظ دارا بودن ریشه های داخلی مانند اقتدار گرایی، فساد، فقر، تبعیض و فقدان فضای دموکراتیک در این کشور و وجود ناملایمی ها و ناکارآمدی سیستمی به یکدیگر شباهت دارند. اما ایالات متحده آمریکا با ملاحظه منافع راهبردی و ژئوپولیتیکی و ژئواکونومیک، رفتارهایی را به نمایش گذاشته که با داعیه اشاعه دموکراسی در جهان همخوانی نداشته، لیکن بر اساس تئوری نئورئالیسم تهاجمی و نگرش نومحافظه کاران همخوانی داشته و در این چارچوب قابل تبیین است. بنابراین فرضیه این پژوهش این است که: «علیرغم وجود تشابهات بسیاری میان انقلابهای رنگین و قیامهای

خاورمیانه و شمال آفریقا در سال ۲۰۱۱، ایالات متحده آمریکا رفتار و موضعگیری متفاوتی در قبال این دو پدیده داشته که بدلیل تفاوت در منافع این کشور و موقعیت ژئومونیک آن بوده است.»

هدف تحقیق

نظر به اینکه کشورها در عرصه نظام بین الملل ناگزیر از لحاظ کردن رویکرد و اولویتهای قدرت هژمون هستند، شناخت این اولویتهای و رویکردها از ضروریات سیاست گذاری خارجی می باشد. با این حساب هدف پژوهش حاضر، روشن کردن رویکردها و اولویتهای ایالات متحده آمریکا به عنوان تنها ابر قدرت عصر حاضر می باشد تا در دسترس مسئولین و تصمیم گیران کشور قرار گیرد.

روش تحقیق

در قالب پارادایم خرد گرایانه، این پژوهش به اصالت اثبات گرایی معتقد و پایبند است که بر اساس آن می توان متغیرهای تشکیل دهنده آنرا به طور جداگانه بررسی کرده و سپس تاثیر هر یک بر دیگری را مورد بررسی قرار داد.

در این تحقیق اطلاعات لازم از منابع کتابخانه ای، مقالات، و سایتهای اینترنتی معتبر گردآوری می شوند و سپس داده ها به روش تحلیلی - توصیفی مورد استفاده قرار می گیرند. بنابراین روش تحقیق این پژوهش، روش تحلیلی - توصیفی و یک پژوهش کیفی است.

تعریف مفاهیم و کلید واژه ها

الف) انقلابهای رنگی (Color Revolution): پدیده ای که پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در حوزه کشورهای پسا کمونیستی به تغییر رژیمهای طرفدار روسیه و سر کار آمدن نخبه گان طرفدار غرب با شعارهای دموکراتیک مآبانه و با وعده اصلاح و بهبود اوضاع در کشورهای جدا شده از اتحاد جماهیر شوروی منجر شدند، با نامهای گوناگونی چون انقلاب مخملی، انقلاب رنگی و ... نامیده شده اند. در همه این انقلابها یک رنگ خاص به عنوان نماد مخالفان مطرح شده و از این رو در مکانهای مختلفی با نامهایی چون گل رز، نارنجی، لاله ای و ... مطرح شده اند. این انقلابها در برخی

کشورهای خاورمیانه نیز تعقیب شدند ولی نتیجه ای به بار نیاوردند. تعریفی که می توان از میان تعاریف مختلف برای آن بیان کرد چنین است: « تحولی نسبتاً آرام و همراه با جابه جایی نخبه گان در سطح بالا که طی آن هیئت حاکمه از سوی اپوزیسیون قدرتمند به چالش کشیده می شود و در نهایت به وسیله همین مخالفان میانه رو که طرفدار لیبرال دموکراسی غربی می باشند و از حمایت قدرتهای غربی نیز برخوردارند، از مدار قدرت خارج می گردند. » (بهمن، چاپ نهم، ۱۳۸۸ :۲۳) و (عبدوس، ۱۳۹۰:۴۱)

ب) تحولات اخیر (۲۰۱۲-۲۰۱۰) خاورمیانه: منظور از این تحولات، انقلابهایی است که با خودسوزی یک جوان دست فروشی که پلیس تونس گاری وی را مصادره کرده بود، در این کشور منجر به تظاهرات و گسترش اعتراضات مردمی و نهایتاً منجر به اسقاط حاکمیت موجود و پیروزی انقلابیون گردید. این جریان به سرعت به سایر کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا سرایت کرد که در برخی از آنها حاکمیت ساقط شد. در برخی دیگر اعتراضات هنوز در جریان است. در این پژوهش به بررسی کشورهای تونس، مصر، لیبی، یمن، بحرین و سوریه پرداخته خواهد شد.

ج) سیاست خارجی آمریکا: سیاست خارجی در مورد فعالیتهای یک کشور در محیط و شرایط خارجی بحث می کند و فرآیندی است که شامل تعیین اهداف، تعیین راهبرد، اجرا و ارزیابی آن و در نهایت کنترل می باشد. بنابراین می توان گفت « ابزارهایی که ملت ها برای رسیدن به اهداف خود در عرصه سیاست بین الملل انتخاب می کنند، کنشها یا راهبردهایی را به سود حکومت خود از طریق پایان دادن، کاهش دادن، حفظ کردن یا گسترش دادن همکاری و ستیز بر می گزینند، به عنوان بخشی از سیاست ملی یک دولت در ارتباط با کشورهای دیگر بر ادراکات پیشین از منفعت ملی استوار است و عنصر اساسی در فرآیند تحصیل و حفظ اهداف و منافع درک و تعریف شده به شمار می آیند.» (صبور، ۱۳۹۰:۷۶) به بیان هالستی سیاست خارجی به عنوان « مجموعه اقدامات یک حکومت در قبال محیط خارج » تعریف می گردد. (همان : ۷۵)

همانگونه که از تعاریف بر می آید سیاست خارجی هر کشور ریشه در فهم و ادراک نخبگان حاکم و تعیین کنندگان خط و مشی های یک دولت دارد. در سابقه سیاست خارجی آمریکا عموماً سه جریان فکری هستی یافته اند که عبارتند از :
۱- نو محافظه کاری ۲- نئو لیبرالیسم و ۳- راه سوم یا پیشرو گرایی (همان : ۸۰) که در طول تاریخ این کشور از این نحله

های فکری سه نوع رویکرد سیاست خارجی پا به عرصه گذاشته اند: الف) راهبرد انزوا جویانه (ب) راهبرد توسعه طلبانه
ج) راهبرد جهانشمول

در بطن هر کدام از این راهبردها هم دکترین های گوناگونی ظهور یافته اند.

- ۱- دکترین مونروئه: از سال ۱۸۲۳ با هدف جلوگیری از مداخلات قدرتهای اروپایی در امور قاره آمریکا
- ۲- دکترین ترومن: سی وسومین رئیس جمهور آمریکا در سال ۱۹۴۷ اعلام کرد هر کجا و هر زمان یک دولت ضد کمونیست مورد تهدید قرار گیرد ایالات متحده نیازهای اقتصادی، سیاسی و نظامی آنها را تامین خواهد کرد.
- ۳- دکترین آیزنهاور: در سال ۱۹۷۵ مطرح شد که آمریکا وعده جانبداری از کشورهای منطقه خاورمیانه برای حفظ استقلال و تمامیت ارضی آنان را می داد.
- ۴- دکترین کندی: واکنش انعطاف پذیر به جای اقدام همه جانبه، رویارویی با فقر و نابرابری جوامع برای جلوگیری از گسترش کمونیسم و حمایت از به قدرت رسیدن حکومتهای دموکرات و ملی در کشورهای جهان سوم از عناصر اصلی این دکترین بودند.
- ۵- دکترین کارتر: برای بازسازی حیثیت و اعتبار آمریکا پس از ماجرای واترگیت و ویت نام بر دو پایه شکل گرفت: الف) اجرای سیاست حقوق بشر (ب) مقابله با رژیم های تندرو (انقلابی و ضد استعماری)
- ۶- دکترین ریگان: از دهه ۱۹۹۰ برای مبارزه با تروریسم و مقابله شدید با سیاست های شوروی سابق شکل گرفت.
- ۷- دکترین بوش: در سال ۱۹۹۰ تحت عنوان نظم نوین جهانی مطرح شد و شامل مؤلفه هایی از این قرار است:
 - دفاع از حقوق بشر
 - حمایت از دموکراسی
 - فعالتر شدن سازمان ملل متحد
 - امنیت دسته جمعی با ایجاد ائتلافهای سیاسی و نظامی
 - مبارزه با تروریسم
 - تضعیف حاکمیت کشورها
 - جهانی شدن اقتصاد از طریق آزادی گردش سرمایه

- تضعیف مرزها از طریق اصل آزادی تبادل اطلاعات

- جلوگیری از گسترش سلاح های کشتار جمعی

۸- دکترین امنیت ملی جورج دبلیو بوش: طبق نگرش نو محافظه کاران و در ۱۷ سپتامبر ۲۰۰۲ اعلام شد. بازار آزاد و دولت قدرتمند از مبانی آن هستند. (همان ۷۸-۷۹) این نگرش به دسته بندی خوب و بد و خیر و شر اعتقاد داشته و نسبی گرایی را مردود می داند. دموکراسی غربی ضعیف کارآیی نداشته و به کار گیری زور برای بقای دموکراسی ضرورت دارد. با ارزش گرایی آمریکا، رسالت و مشروعیت آمریکایی برای دخالت در سراسر جهان شرایط را برای پویا شدن همونیک این کشور فراهم می کند که در طی آن سه مؤلفه برجسته می شوند:

اول- تسلیم دوباره آمریکا

دوم- جلوگیری از رقابت دیگر کشور ها و مقابله با آنها

سوم- شکار دولتهای مخالف آمریکا در جهان

بر اساس این دکترین تامین برتری نظامی، سیاسی و اقتصادی آمریکا حتی به قیمت قربانی شدن سایر ملتها ممکن می گردد. با پیروزی نو محافظه کاران در داخل، در عرصه سیاست خارجی « حضور وسیعتر و قاطع تر آمریکا در اقصی نقاط جهان ارتقاء یافت. » (دهشیار، پیشین: ۱۷) که بازتاب امروزی آن حضور از موضع قدرت آمریکا در نقاطی است که هیچگاه منطقه نفوذ سنتی آمریکا نبوده است، مانند آسیای مرکزی و افغانستان. (همان)

ویژگی های جنبش نو محافظه کاری که سبب پیروزی آن گردیدند، به شرح زیر است: (همان)

۱- وجود یک فلسفه منسجم که نه تنها توانایی نقد شرایط حاکم را دارا می باشد، بلکه ماهیت وضعیت مطلوب را نیز ترسیم می کند.

۲- وجود یک مجموعه گسترده از افراد که حلقه چسباننده آن فلسفه واحد کاملاً تعریف شده و پذیرفته شده می باشد که این به مفهوم موکلین ملی می باشد.

۳- وجود رهبرانی که تجربه را در کنار اصولگرایی و در بستر ایده ها خواهان می باشند.

۴- وجود یک منبع مالی مطمئن چه در وجود نهادهای طرفدار که کمک مالی می کنند، [تاکید از من است] یا در کمک های مالی که مردم عادی تعهد شخصی می کنند که فراهم کنند.

۵- آگاهی به عملکرد رسانه های جمعی و نحوه نفوذگذاری بر آنها

۶- وجود احساس بحران به وسیله مردم و تصور آنان بر اینکه کشور در شرایط بحرانی به سر می برد.

بر اساس این ویژگی ها نومحافظه کاران به طراحی راهبردهای سیاست خارجی آمریکا پرداختند. راهبرد کلان « موازنه در فراسوی ساحل » رویکرد کلان آمریکا در مناطق حساس و راهبردی جهان برای دسترسی به منابع اولیه انرژی است تا از به قدرت رسیدن قدرتهای هژمون منطقه ای جلوگیری کند. (همان: ۱۳۷)

از اینرو سمت گیری ایالات متحده در تکیه به قدرت سخت که در قالب رویکرد نئورئالیستی در جریان مبارزه با تروریسم آغاز شد، با سمت گیری دیگر آن که ترویج دموکراسی و آزادی و ارزشهای لیبرالیستی در مناطق مورد انتظار از جمله خاورمیانه می باشد، در تضاد و تناقض است، چرا که سمت گیری اخیر علی القاعده در قالب نئولیبرالیسم و استفاده از قدرت نرم قابل تعقیب خواهد بود. بنابراین « تغییر در سیاست خارجی آمریکا از الگومحوری به سیاست خارجی تهاجمی برای گسترش ارزشهای آمریکایی که ناشی از افزایش قدرت نسبی فوق العاده آمریکا » (همان: ۱۵۰) بود، صورت گرفت.

به قدرت رسیدن محافظه کاران، نقطه عطف این تغییر رویکرد بود که سیاست خارجی آمریکا هر چه بیشتر متمایل به تامین امنیت و تلاش در جهت هژمونی و تثبیت آن شد و اندیشه های نظریه پردازانی چون مرشایمر که با تمرکز بر هژمونیک گرایی تهاجمی مطرح شده بود (مختاری، به نقل از صبوری: ۱۵۰) برجسته تر شد.

نومحافظه کاران مدرن، بین الملل گرایی را در قالب مبارزه با ارزشهای درستیز با مدرنیته و در بطن آن اشاعه ارزشها و ساختارهای لیبرال در خاورمیانه و اصولاً جهان مطرح می سازند. (دهشیار، پیشین: ۶۹)

به طور خلاصه در مورد سیاست خارجی آمریکا میتوان گفت: دو علت عامل اصلی مداخله گرایی این کشور را

شکل می دهند: الف) هژمونیک گرایی ب) رسالت گرایی (پیشین: ۱۶۵-۱۶۰)

رسالت‌گرایی زمینه‌های تحقق برتری طلبی راهبردی و هژمونی را در سیاست خارجی آمریکا فراهم آورده است، و ایالات متحده برای تحقق جایگاه هژمونیک خود تلاش قابل توجهی انجام می‌دهد. در چنین نظامی «مرز میان مخالف و معارض کم‌رنگ می‌شود و در عوض نگرش رادیکال سیاه - سفید (خیر - شر) حاکم شده و بازیگران به دو دسته «له هژمون» و «علیه هژمون» تقسیم می‌شوند، و کشورهایی که به فکر مخالفت و تعارض با اهداف و منافع هژمون باشند، تنبیه می‌شوند و کشورهایی که همسو با آن حرکت کنند، از کمک‌ها و حمایت‌های هژمون برخوردار می‌شوند.

مشکلات تحقیق

با توجه به اینکه این یک پژوهش کتابخانه‌ای است و با توجه به وفور منابع و کتب در بخش انقلاب‌های رنگی، از مشکلات پژوهش‌های میدانی در این طرح خبری نیست اما در بخش تحولات خاورمیانه به دلیل تازگی آن، فقدان منابع کتابخانه‌ای گسترده، پوشیده بودن و سری بودن غالب رفتارهای سیاسی آمریکا و در جریان بودن بخشی از تحولات، ضرورت پیگیری به روز تحولات از رسانه‌ها و... نیاز طرح به زمان را افزوده و مشکلات زمانی برای طرح ایجاد می‌کند.

ادبیات تحقیق

در مورد انقلاب‌های رنگی کتابها و مقالات متعددی وجود دارند که در حوزه کتابها می‌توان به کتاب «انقلاب‌های رنگی، افسانه یا واقعیت» اثر الهه کولایی، «انقلاب‌های رنگی و انقلاب اسلامی ایران» اثر شعیب بهمن و «قدرت نرم و انقلاب‌های رنگی؛ انقلاب رنگی به مثابه تهدید جمهوری اسلامی ایران» اثر حامد عبدوس، اشاره کرد. در حوزه نزدیک و مرتبط با آن یعنی قدرت نرم و جنگ نرم و... نیز کتابهای فراوانی وجود دارند که مورد استفاده قرار گرفته‌اند. کتاب «ناتوی فرهنگی و براندازی نرم» از پژوهشکده تحقیقات اسلامی هم اثر دیگری در حوزه انقلاب‌های رنگی است.

و از جمله مقالات به چاپ رسیده می‌توان به مواردی چند اشاره کرد:

- تحولات اوکراین یا انقلاب نارنجی، از کتابخانه دیجیتالی دید

- «انقلابهای رنگی در آسیای مرکزی و قفقاز و تمایز آنها از انقلابهای واقعی» اثر مصطفی ملکوتیان

- «انقلاب لاله ای قرقیزستان» اثر محمد حسین شجاعی

- «تحولات اوکراین یا انقلاب نارنجی» اثر بهرام میر احمدیان

- «انتقال قدرت در گرجستان» کتابخانه دیجیتالی دید

- «بررسی انقلابهای رنگی از منظر پدیده سرایت» اثر مهسا ماه پیشانیان

- «انقلابهای رنگی؛ نقش عوامل داخلی یا دخالتهای بیرونی» علی آدمی

- «اصلاحات و انقلابهای مخملی» حسین خزایی

و تعداد زیادی از مقالات که در این پژوهش به آنها مراجعه شده است. از برخی سایتهای اینترنتی نیز مطالبی استفاده شده که در کتابنامه فصلها ذکر شده اند. در مجموع این آثار نقش ایالات متحده آمریکا در طراحی و حمایت از این تحولات به اثبات رسیده لذا در این بحث صرفا به اخذ داده ها اکتفا و اعتماد شده است، و نیازی به تحلیل و نوآوری نبوده است. این اطلاعات پس از نتیجه گیری در بخش مربوطه برای تحلیل و مقایسه با نتیجه بخش مربوط به تحولات خاورمیانه مورد بهره برداری قرار گرفته است. در حوزه پایان نامه ها به موارد زیر دست یافته و بررسی نمودم:

- کالبد شکافی چهار انقلاب رنگی " صربستان، گرجستان، اوکراین و قرقیزستان " توسط زهره دیانی نژاد

- بررسی نقش و تاثیر سازمان امنیت و همکاری اروپا (OSCE) بر انقلابهای رنگی جمهوری های شوروی سابق،

مطالعه موردی اوکراین، توسط آقای فریدون احمدیان

- دهمین انتخابات ریاست جمهوری در ایران و انقلاب رنگی، توسط خانم الهه خانی آرانی

- تاثیر سیاست خارجی آمریکا بر انقلابهای رنگی در آسیای مرکزی و قفقاز (مطالعه موردی : گرجستان)،

توسط آقای امیر محمد سوری

آثار مربوط به تحولات اخیر خاورمیانه: در این بخش به غیر از کتابهای «سونامی در جهان عرب» توسط آقای سید یاسر حائری قزوینی و «اندیشه سیاسی معاصر در جهان عرب» توسط آقای فرهنگ رجایی، بیشتر به مقالات و مطالب به روز و جدید رسانه ای و سایتهای معتبر رجوع شده است.

گفتار دوم

چارچوب تئوریک

چهار چوب تئوریک

واقع گرایی کلاسیک:

پژوهش حاضر در چارچوب تئوری نواقع گرایی (Neo-Realism) انجام خواهد گرفت. واقع گرایی پایدارترین و مهمترین نظریه روابط بین الملل بوده است. دلیل اهمیت این تئوری عمدتاً به خاطر نزدیکی آن با عملکرد سیاستمداران در عرصه بین الملل می باشد. این تئوری یک مکتب فکری منسجم و یکپارچه نیست و تقسیم بندی های گوناگون در میان آنها دیده می شود. در ادامه با نگاهی اجمالی به سنت واقع گرایی کلاسیک به بحث مبسوط در خصوص نواقع گرایی و تقریرهای گوناگون از آن می پردازم. مایکل دوویل سه سنت واقع گرایی را در ارتباط با سه اندیشمند کلاسیک تشخیص می دهد:

بنیادگرایی (Fundamentalism) متأثر از ماکیاولی با تأکید بر بلند پروازی های فردی با ساختارگرایی (Structuralism) متأثر از هابز با تکیه بر نظام بین الملل و نهایتاً «تکوین گرایی» (Constitutionalism) متأثر از روسو با تأکید بر عوامل سطح واحد یعنی سرشت قدرت روابط میان دولت و جامعه. (مشیر زاده، ۱۳۸۸: ۷۴) اما ریشه واقع گرایی قدیمی تر از اینها و در افکار و آثار کسانی چون توسیدید در تاریخ جنگهای پلوپونزی که در قالب گفتگو میان آنتی ها و ملوسی ها بیان شده قابل ردیابی است. (بیلیس و اسمیت، چاپ دوم، جلد اول، ۱۳۸۸: ۳۳۱) از مهمترین مفاهیم اساسی مطرح در تئوری واقع گرایی می توان به مسائل زیر اشاره کرد:

- دولتها بازیگران اصلی سیاست بین الملل هستند.

- محیط یا نظام بین الملل آنارشیک است (آنارشی به معنی بی نظمی نیست، بلکه به معنی فقدان اقتدار سیاسی (مرکزی) است). (همان: ۳۶۰)

- ضرورت پیگیری منافع ملی

- موازنه قدرت به معنی توازن دولتهاست قدرت یعنی توانایی کنترل نتایج.

-واقع گرایی سنتی سرشت بشر را بد می دانست و ریشه ناملایمی ها را در این سرشت منفعت طلب و جنگ جوی بشر جستجو می کرد.

واقع گرایی مدرن: این نوع از واقع گرایی از اواخر دهه ۱۹۳۰ و در پی موضوع جنگ جهانی دوم پدید آمد. زمینه ساز این نگرش، ناتوانی تئوری های آرمان گرایانه لیبرالی بود که به جنگ جهانی دوم ختم شد. این تقریر از واقع گرایی کلاسیک متمایز است و با واقع گرایی دهه ۷۰ و ۸۰ نیز متفاوت است. از جمله اندیشمندان اولیه ای که در اعتراض به تئوری های آرمان شهر گرایانه (Utopianism) اقدام به طرح مجدد واقع گرایی مدرن نمود، ای.اچ. کار بود. وی به دنبال آشتی دادن بین واقع گرایی و آرمان گرایی بود. راینهولد نیبور، عالم الهیات پروتستان بود. وی قدرت جویی انسان را زائیده سرشت و میل انسان به بقا در زندگی می داند. از دیگر نظریه پردازان این گروه واقع گرایی می توان به فردریک شومان اشاره کرد. تئوری هنجاری وی هدف نهایی دولتها را حفظ خود در فضای آنارشیک و افزایش قدرت ملی را تنها راه نیل به این هدف می داند. (مشیر زاده، پیشین: ۸۸) ریمون آرون نیز با تأکید بر سرشت تجاوز کار بشر بر بازیگران دولتی، بقا، عدم اطمینان، جنگ و تعارض در نظام بین الملل اذعان داشته اما به امکان ایجاد جامعه جهانی اعتقاد داشت. جرج کنان نیز ضمن تأیید سرشت بد بشری و تأثیر آن بر رفتار دولتها بر پایداری تعارضات بین المللی معتقد بوده و منافع ملی را راهنمای اصلی در سیاست خارجی دولتها می داند. در دیدگاه وی اخلاق فردی از اخلاق دولتی جدا نیست.

- **هانس جی مورگنتا،** اما نمونه عالی واقع گرایی کلاسیک شمرده می شود. کسیکه جامع ترین نظریه واقع گرایی به رفتار دولتهای ملی را تدوین و تبیین نموده است. برخی نگرش ها مورگنتا را احیاء کننده نظریه رئالیسم ساختاری نوع اول می دانند که در اندیشه های توسیدید مطرح بوده و آنها را از رئالیسم تاریخی ماکیاولی متمایز می سازند. دلیل آنها هم اینست که در رئالیسم مورگنتا و توسیدید سرشت بشری به مثابه ساختاری عمل می کند که تعیین کننده رفتار دولتها می باشد. (بیلیس و اسمیت، پیشین: ۳۳۵) اما آنچه رایجتر است اینکه وی را در رده رئالیستهای کلاسیک قرار می دهند (مشیر زاده: پیشین: ۹۵) و رئالیسم ساختاری را برای رئالیسم دهه ۷۰ و ۸۰ و تئوری های والتز به بعد تحت عنوان نئورئالیسم به کار می برند.

در ابعاد نظری مفروضه های معرفت شناختی وی عبارتند از:

- باور به امکان ساخت،

- وجود قوانین عینی قابل کشف،

- وجود واقعیت عینی،

- نفی دانش پیشینی (A priori) و

- کاربرد خرد و تجربه در شناخت.

از حیث هستی شناختی وی جهان اجتماعی را متفاوت از حیات طبیعی می داند و آنرا نیمه بزرگ شده انسان می نامد و بر وجود عناصر عدم عقلانیت، شانس و عدم قطعیت تأکید دارد. در خصوص سرشت انسان، وی آن را پایدار و شرور می داند که به دنبال قدرت طلبی است. سرشت نظام بین الملل را هم آنارشیک و فاقد مرجع اقتدار مرکزی می داند و کنشگران اصلی را دولتها می داند.

سرشت قدرت در نظر مورگنتا ارتباطی وعلی است یعنی قدرت را ابزار کنترل دیگران می داند نه مجموعه ای از صفات یا توانایی ها. (همان: ۹۹) منافع ملی هم از نکات کلیدی نزد مورگنتاست. منافع ملی جوهره سیاست تلقی می شود که تحت تأثیر زمان و مکان قرار نمی گیرد. هر چند محتوای آن متغیر و وابسته به زمینه های فرهنگی و تاریخی و ... می باشد. (همان: ۱۰۱)

مفهوم موازنه قدرت نیز از دیگر مفاهیم اساسی در تئوری مورگنتاست. از میان چهار معنای مورد نظر آنچه برای او اهمیت بیشتری دارد «نظام موازنه قواست که به معنای الگویی از روابط میان کشورهاست که در آن هیچ یک آنقدر قدرت ندارد که به تنهایی بتواند دیگران را تحت سطح درآورد.» (همان: ۱۰۱) از دیگر مفاهیم بنیادین مد نظر مورگنتا دیپلماسی است که می تواند در خدمت صلح پایدار در روابط بین الملل باشد که تشکیل جامعه جهانی را به عنوان مقدمه ای برای نیل به دولت جهانی امکان پذیر می داند.

با این نگاه بسیار گذرا به واقع گرایی به عنوان مقدمه و سلف نواقح گرایی در ادامه به صورت وافی به مباحث مطرح در نظریه نواقح گرایی می پردازم.